گفت‌وگوی «جوان» با مادر و اقوام شهید حریم امنیت احمد توکلی کوچکسرایی که دوم اسفند ۹۸ به شهادت رسید

پسرم امانتی بود که خدا به بهترین وجه او را پس گرفت

■ شکوفه زمانی

دوم اسفند ۱۳۹۸ در حالی که ایران اسلامی در تب و تاب حضور مردم در انتخابات مجلس شورای اسلامی بود، احمد توکلی یکی از نیروهای یگان امنیتی هنگ مرزی چکیگور استان سیستان و بلوچستان در دفاع از مرزهای ایران اسلامی به شهادت رسید. احمد که مسیر زندگی‌اش را با امنیت مردم گره زده بود، در آخرین مأموریت انقلابی‌اش یعنی حضور در انتخابات نیز شرکت کرد و ساعاتی بعد به همراه یکی از همرزمانش در درگیری با اشرار، آسمانی شد. سه روز بعد، پیکر پاکش در پنجم اسفند ۹۸ در گلزار شهدای امامزاده بی‌بی زبیده قرچک به خاک سپرده شد. گفت‌وگوی ما با رقیه رمضانی مادر شهید در حالی انجام گرفت که تنها چند روز از شهادت فرزندش می‌گذشت. در ادامه نیز گفت‌وگوی کوتاهی با دایی و پسردایی شهید انجام دادیم که از نظرتان می‌گذرد.

گویا احمد تک پسرتان بود. کمی از خانواده‌تان بگویید.

احمد نه تنها تک‌پسر که تک‌فرزند خانواده‌مان بود. فقط ۲۰ سال داشت که به شهادت رسید. پسرم متولد دوم تیر سال ۱۳۷۸ در قائمشهر از توابع مازندران بود. خودم بچه روستای شیرکلای شهرستان نور هستم، البته بعد از ازدواج چون محل کار همسرم در سمنان بود، مدت کوتاهی آنجا زندگی کردیم ولی از بد روزگار شرکتی که همسرم در آن کار می‌کرد بسته شد و مجبور شدیم برای کار به قرچک برویم. احمد آن موقع نوزاد بود. الان ۲۱ سال است که ساکن قرچک هستم. احمد خیلی پسر حرف‌گوش‌کن و دلسوزی بود، چون پدرش کارگر شهرداری بود و از لحاظ مالی در مضیقه بودیم، تصمیم گرفت در کنار درس، کار آزاد داشته باشد تا کمک خرج خانواده شود، برای همین هم وقتی که به سن سربازی رسید، به جای ادامه تحصیل در دانشگاه به خدمت اعزام شد.

خدمت سربازی پسرتان در نواحی مرزی بود، به نظر شما الان در جامعه تصور درستی از شرایط سخت مرزبان‌ها و نیروهای حاضر در این مناطق وجود دارد؟

خیلی از مردم از شرایط سخت نیروهای نظامی و انتظامی حاضر در مرزها اطلاع ندارند. فقط هر از گاهی خبر شهادت یک یا چند نفر از این عزیزان می‌آید و بعد همه چیز فراموش می‌شود. پسرم اول سه ماه دوره آموزشی‌اش را به ساری رفت. بعد به استان سیستان و بلوچستان اعزام شد. خیلی از مردم نمی‌دانند که سربازها و نیروهای حاضر در مرز چه شرایط سختی دارند. حدود ۴۰ روز آنجا بود و ۱۷ روز به مرخصی می‌آمد، البته خیلی از حضورش در مرز نمی‌گذشت که به شهادت رسید.

شهادت پسرتان ساعاتی بعد از برگزاری انتخابات بود، آن روز با هم تماس داشتید؟

پسرم رابطه‌اش با من خیلی خوب بود و خیلی از صحبت‌هایش را با من در میان می‌گذاشت. روز آخر هم دائم با هم در تماس بودیم. همان روز جمعه رأی‌گیری، پسرم در منطقه بود. با من تماس گرفت و گفت همرزمانم برای ناهار و شام امروز از من طرز پخت غذای شمالی (مرغ و برنج) را خواستند. تماس گرفته بود تا دستور پخت را از من بگیرد. برایش توضیح دادم. گویا این دستور غذای شمالی بهانه‌ای بود که در لحظات آخر، پسرم صدای من را بشنود و من هم صدایش را بشنوم. بار دوم زنگ زد و از من شارژ موبایل خواست. بار سوم تماس گرفت و می‌خواست با پدرش صحبت کند که گفتم نیست، آمد می‌گویم زنگ بزند. ساعت ۸ شب بود که احمد در تماسش گفت می‌خواهم بخوابم، چون شیفت من از ساعت ۱۱ شب به بعد در مرز چکیگور شروع می‌شود. این همان شیفتی بود که احمد با حضور در آن به شهادت رسید.

با وجود حضور فرزندتان در مرز، احتمال شهادتش را می‌دادید؟

شاید باور نکنید، اما احمد آرزوی شهادت داشت. این حرف را که به شما می‌گویم، جگرم آتش می‌گیرد. احمد سه روز قبل از شهادتش یک روز با من با خط ۹۱۵ تماس گرفت. صدایش را تغییر داده بود که من متوجه نشوم. به من گفت: «خانم رمضانی» گفتم: بله بفرمایید. گفت: یک چیزی بگویم ناراحت نمی‌شوید؟ گفتم: بفرمایید. گفت: من فرمانده پسرتان هستم. گفتم: تو را به خدا بگویید برای بچه من اتفاقی افتاده؟ گفت: چیزی نیست پایش تیر خورده است. وقتی دید من ناراحت شدم. یکهو زد زیر خنده و گفت: مادر طاقت شوخی نداری؟ بعد به من گفت: اگر یک روز خبر شهادتم را به شما دادند نمی‌خواهی طاقت داشته باشی؟ من می‌خواستم شما را آماده شنیدن چنین خبرهایی بکنم. احمد نذر حضرت ابوالفضل(ع) بود. چهار ماه بعد ازدواجم پیش دکتر رفتم، به من گفت آثار بارداری قریب‌الوقوع ندارید و احتمال بارداری شما کم است، حتی چند سال بعد از تولد احمد هم مجدداً دکترها همین حرف را به من می‌زدند که اصلاً نمی‌توانم بچه‌دار شوم. احمد نذر ابوالفضل(ع) بود که خدا به من داد. ۲۰ سال او را به من امانت داد و بعد امانتش را پس گرفت.

چه سبک زندگی‌ای در این ۲۰ سال برای پرورش احمد در پیش گرفتید که او را به عاقبت به‌خیری شهادت رساند؟

من خودم کار می‌کردم و احمد هم همین‌طور و با هم خرج زندگی و اجاره‌خانه را فراهم می‌کردیم. من نگذاشتم کسی متوجه سختی زندگی ما شود. احمد از اول راهنمایی شرایط زندگی‌مان را درک کرده بود و برای همین برای کمک‌خرجی زندگی باهم کار می‌کردیم. احمد بچه سختی کشیده روزگار بود. همیشه دوست داشت من را خوشحال کند. همیشه به من می‌گفت: «مادر یک روز فرامی‌رسد که سربلندت می‌کنم.» همسرم چون ضامن دوستانش شده بود، مجبور بود حقوقش را صرف پرداخت قسط آنها بکند، به همین خاطر من و احمد باید کار می‌کردیم تا هزینه‌های زندگی‌مان تأمین شود. احمد بچه سختی‌ها بود و شخصیتش هم در سختی‌ها ساخته شد.

> دشمن همیشه به فکر ضربه به ایران بوده است. هر وقت هم شکست می‌خورند از طریق پاسگاه مرزهای ایران اقدام به ترور جوانان‌مان می‌کنند. می‌خواهند بگویند ایران ناامن است و چون نمی‌توانند به داخل کشور نفوذ کنند، سعی می‌کنند مرزها را ناامن جلوه بدهند اما ما جوان‌هایی داریم که جلوی‌شان را می‌گیرند و مقاومت می‌کنند

شما گفتید روز آخر مرتباً با پسرتان به صورت تلفنی در ارتباط بودید، چگونه در جریان حادثه شهادت احمد قرار گرفتید؟

در تماس آخر به او گفتم تا صبح بیدارم. هر وقت دلت گرفت با من تماس بگیر که متأسفانه دیگر با من تماس نگرفت. ساعت یک و نیم شب، شهادت احمد اتفاق افتاده بود. احمد خیلی مامانی بود. همیشه سرش روی متکای من و کنار من بود. صبح شنبه ساعت ۷ از پایگاه چکیگور با ما تماس گرفتند و گفتند: گوشی را به داداش احمد بدهید. گفتم: احمد تک‌فرزند خانواده است، نه داداش دارد نه خواهر! ناگهان یاد حرف احمد افتادم و با صبوری پشت خط تلفن تماس گیرنده را قسم دادم که هر چیزی هست راستش را به من بگوید من طاقتش را دارم. گفت یک شماره دیگر به من بدهید که من شماره دایی بزرگ احمد را دادم ولی از همان تماس اول به دلم الهام شد که برای احمد اتفاقی افتاده است. بعد که با دایی احمد تماس گرفتند، به داداشم زنگ زدم و او را به خاک پدرم قسم دادم و او هم خبر شهادتش را به من داد.

سخن پایانی؟

امروز آن چیزی که جامعه ما نیاز دارد، گسترش روحیه ایثارگری و شهادت‌طلبی است، یعنی همان روحیه‌ای که باعث شده کشور ما تا الان روی پای خودش بایستد. خدا را شاکر هستم که پسرم در این مقطع حساس از انقلاب با پوشیدن لباس سربازی در رکاب ولایت و با هدف تأمین امنیت مردم به شهادت رسید. ما باید راه این جوان‌ها را بدهیم تا مردم در امنیت و آسایش باشند.

جعفر رمضانی، دایی شهید

خبر شهادت احمد را اول به شما دادند، از نحوه شهادتش اطلاع دارید؟

من نحوه شهادت احمد را از زبان فرمانده‌اش شنیدم. ایشان گفتند چند ساعت از پایان انتخابات می‌گذشت که گروهک تروریستی جیش‌الظلم به قصد گرفتن پاسگاه مرزی چکیگور حمله می‌کند. احمد و همرزمش استواریکم احمد رحمانی‌فر جلوی‌شان را می‌گیرند و مقاومت می‌کنند و چند نفر از نفرات دشمن را به هلاکت می‌رسانند اما تروریست‌ها با آرپی‌جی به دوشکای رزمنده‌های ما شلیک می‌کنند که ترکش‌های آن، احمد و همرزمش شهید رحمانی را آسمانی می‌کند. تعدادی هم مجروح می‌شوند. آن طرف تروریست‌ها که می‌بینند نیروهای ما مقاومت می‌کنند، بعد از مدتی مجبور به فرار می‌شوند. ترکش‌های آرپی‌جی به سر و پیشانی و قفسه سمت راست و شکم احمد آسیب رسانده بود.

شهادت مرزبانان برای اولین بار نیست که اتفاق می‌افتد، به نظر شما چرا باید تروریست‌ها اقدام به ناامن کردن مرزها بکنند؟

دشمن همیشه به فکر ضربه به ایران بوده است. هر وقت هم شکست می‌خورند از طریق پاسگاه مرزهای ایران اقدام به ترور جوانان‌مان می‌کنند. می‌خواهند بگویند ایران ناامن است و چون نمی‌توانند به داخل کشور نفوذ کنند، سعی می‌کنند مرزها را ناامن جلوه بدهند اما ما جوان‌هایی داریم که جلوی‌شان را می‌گیرند و مقاومت می‌کنند.

■■■

پسردایی شهید

فاصله سنی شما با احمد چند سال است؟ چه تعریفی از اخلاق و منش شهید دارید؟

فاصله سنی من و احمد پنج ماه است. همیشه مثل دو برادر کنار هم بودیم. اگر روزی همدیگر را نمی‌دیدیم از دوری هم دق می‌کردیم. احمد بچه شیطانی بود ولی خیلی به خانواده اهمیت می‌داد. شدیداً عاشق مادرش بود. همیشه سعی می‌کرد با کمک کردن، پدر و مادرش را خوشحال کند. احمد دوست داشت بعد از گذراندن دوران خدمت سربازی‌اش در دانشگاه، رشته حقوق بخواند که قسمت نشد. موقعی که من خدمت رفته بودم، از قرچک برای دیدن من به بومهن می‌آمد و می‌گفت تو که خدمت نمی‌کنی، بگذار من بروم سربازی و خدمت کردن را به تو نشان بدهم. سری آخر که برای مرخصی آمده بود، به ما می‌گفت: این سری بروم یا شهید می‌شوم یا جانباز. به شوخی به مادر من می‌گفت آن وقت به شما می‌گویند: زن دایی شهید. اخلاق احمد طوری بود که سریع با همه رفیق می‌شد، جوری که انگار ۱۰ سال است طرف مقابل را می‌شناسد. این طور که خودش تعریف می‌کرد از اینکه جای دور افتاده اصلاً ناراحت بود. از اخلاق خوب فرمانده‌اش برای ما خیلی تعریف می‌کرد. شوهر عمه‌ام (بابای احمد) می‌گفت که قرار است احمد برای تحویل سال ۹۹ به مرخصی بیاید و همراه مادرش، سه نفری به پابوس امام رضا(ع) برویم. ولی گویا احمد از همه سبقت گرفت و رفت.

یادکرد

مروری بر عملیات نوروزی فتح‌المبین

پیروزی بزرگ با ۱۵ هزار اسیر

■ غلامحسین بهبودی

عملیات فتح‌المبین در بامداد دومین روز از سال ۱۳۶۱ در منطقه عملیاتی شمال خوزستان انجام گرفت؛ عملیاتی که آن را اولین پیروزی بزرگ ایران در دفاع مقدس نامیده‌اند. در جریان عملیات فتح‌المبین حدود ۲ هزار و ۵۰۰ کیلومتر از اراضی شمال خوزستان و جنوب ایلام از اشغال دشمن بعثی آزاد شد و هزاران نفر از نیروهای دشمن نیز به اسارت درآمدند. پس از این عملیات، شمارش معکوس برای فتح خرمشهر آغاز شد، روند جنگ می‌رفت تا به نفع جبهه ایران اسلامی سنگین و سنگین‌تر شود.

■ **۳۰ دقیقه بامداد**

نیم‌ساعت از شروع بامداد دوم فروردین ۱۳۶۱ می‌گذشت که عملیات فتح‌المبین با رمز یازهرا(س) آغاز شد. سال قبل در آذر ۱۳۶۰ بود که طی عملیات خونین طریق‌القدس، جبهه میانی خوزستان و مشخصاً شهر بستان و مرز چزابه، توسط نیروهای ایرانی آزاد شد. در عملیات طریق‌القدس تعداد شهدای ما تقریباً سه برابر کشته‌های بعثی بود. منطقه آزاد شده هم به رغم استراتژیک بودن، وسعت چندانی نداشت اما برای عملیات فتح‌المبین، اراضی وسیعی در نظر گرفته شده بود که در صورت موفقیت، صدها کیلومتر از زمین‌های استراتژیک شمال خوزستان آزاد می‌شد. فتح‌المبین در شرایطی آغاز شد که شهرهایی چون دزفول و سوسنگرد در دید و تیر مستقیم دشمن قرار داشتند. یکی از اهداف این عملیات نیز راندن دشمن از منطقه و خارج کردن شهرهای کشورمان از تیررس توپخانه آنها بود. به همین خاطر، رزمندگانی که در نخستین ساعات تحویل سال ۱۳۶۱ در غرب شوش و کرخه جمع شده بودند، می‌خواستند با اهدای خون خود، عیدی بزرگی را به مردم شهرهای شوش، دهلران، سوسنگرد و دزفول تقدیم کنند.

■ **سپاه و ارتش دوشادوش هم**

فتح‌المبین پس از عملیات ثامن‌الائمه(ع)، (شکست حصر آبادان) و عملیات طریق‌القدس که به آزادسازی بستان انجامید، سومین عملیاتی بود که به فرماندهی مشترک سپاه و ارتش انجام می‌گرفت. پس از فرار بنی‌صدر از کشورمان، اتحاد بین سپاه و ارتش مستحکم‌تر شد و با فرماندهی مشترک این دو نیرو در جبهه‌ها، دور عملیات موفقیت‌آمیز کشورمان آغاز شد که در این میان، فتح‌المبین اولین گام بزرگ برای راندن همیشگی نیروهای بیگانه از ایران بود. برای فتح‌المبین حدود ۱۴۰ گردان از ارتش و سپاه کنار هم جمع شده بودند تا در یک یورش غافلگیرکننده، جبهه نه چندان مستحکم دشمن در شمال خوزستان را فروبریزند. قرارگاه‌های قدس، فتح، فجر و نصر، چهار قرارگاه اصلی بودند که به محض آغاز عملیات، در یک یورش سریع، در همان ساعات اولیه، مواضع دشمن را فتح کردند و باعث فرار تانک‌های دشمن شدند. سرعت عمل رزمنده‌ها به حدی بود که خود عراقی‌ها نیز اندکی بعد از شروع عملیات، طی یک اطلاعیه، به از کار افتادن تعداد زیادی از تانک‌ها و ادوات زرهی‌شان اعتراف کردند اما این تازه شروع کار بود و دشمن باید در فتح‌المبین، شکست‌های بیشتری را تجربه می‌کرد.

> برای فتح‌المبین حدود ۱۴۰ گردان از ارتش و سپاه کنار هم جمع شده بودند تا در یک یورش غافلگیرکننده، جبهه نه چندان مستحکم دشمن در شمال خوزستان را فرو بریزند. قرارگاه‌های قدس، فتح، فجر و نصر، چهار قرارگاه اصلی بودند که به محض آغاز عملیات، در یک یورش سریع، در همان ساعات اولیه، مواضع دشمن را فتح کردند و باعث فرار تانک‌های دشمن شدند

■ **۱۵ هزار اسیر**

یکی از ویژگی‌های عملیات فتح‌المبین، کسب پیروزی رزمندگان در کوتاه‌ترین زمان ممکن بود. طی هشت روز عملیات (از دوم فروردین تا دهم این ماه) دشمن شکست در شمال خوزستان را پذیرفت و با رها کردن مناطقی چون جاده دهلران، دشت‌عباس، عین‌خوش، دشت چنانه و مناطق شمال غربی خوزستان، حدود ۲ هزار و ۵۰۰ کیلومتر از مناطق اشغالی کشورمان آزاد شد.

همچنین با گرفتن حدود ۱۵ هزار اسیر، فتح‌المبین پس از عملیات الی‌بیت‌المقدس (آزادسازی خرمشهر) تبدیل به دومین عملیات در تاریخ دفاع مقدس شد که در آن، بیشترین اسیر از دشمن گرفته شد. به جهت تقدم زمانی فتح‌المبین نسبت به الی‌بیت‌المقدس، برای اولین بار در تاریخ جنگ بود که صفوف طولانی از اسرای دشمن، پیش چشم دوربین‌های خبری قرار گرفت و اولین شکست بزرگ عراقی‌ها، روی تلکس خبرگزاری‌ها قرار گرفت و سراسر جهان را مبهوت شجاعت و صلابت رزمندگان ایرانی کرد.

پس از فتح‌المبین بود که خبرگزاری تانیوک یوگسلاوی سابق اعتراف کرد: گزارش‌های رسیده از جبهه‌های عراق با ایران حکایت از یکی از بزرگ‌ترین پیروزی‌های جمهوری اسلامی ایران در طول جنگ و مقدمه‌ای از عملیات گسترده در آینده دارد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۹۰۰

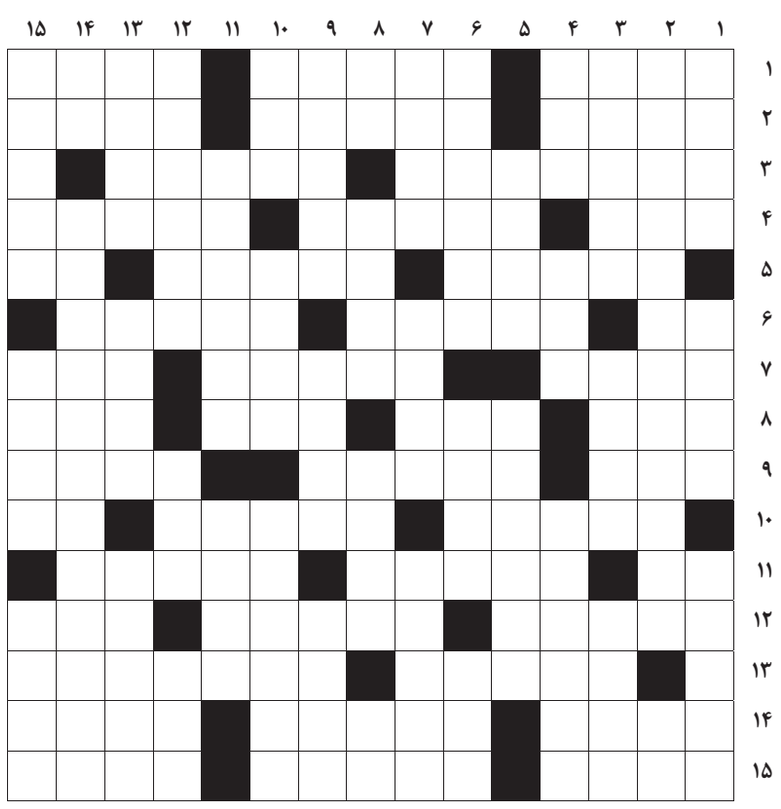

از راست به چپ

■ ۱- پایتخت معنوی کشور- هفته نامه معروف آلمان- شهری در گیلان ■ ۲- پچ‌پچ- سراینده دیوان شمس تبریزی- فوق ■ ۳- پایتخت کامرون- جادوگر معروف قوم بنی‌اسرائیل ■ ۴- آذرخش- تن‌پوش زمستانی- جاذبه سیاحتی بندر انزلی ■ ۵- ساکت و آرام- مستلزم- پاروی قایقرانی ■ ۶- عرب می‌گوید بگو- عرصه مسابقه- نخست‌وزیر شهید ■ ۷- کالبد- زرد درخشان- مرد بی زن ■ ۸- حرف استثنا- نارس- سوسمار استرالیایی- سوغات ارومیه ■ ۹- مقابل- خودداری از خوردن و آشامیدن- سرود و نغمه ■ ۱۰- تیپا- نوعی زغال سنگ- دریا ■ ۱۱- اسم آذری- پر و سرشار- سلف سیمان ■ ۱۲- شهری در مازندران- مهاجم رئال مادرید- شهر شیشه‌گران آلمان ■ ۱۳- هدیه‌ها- نام قدیم بابل ■ ۱۴- رود ارس- اعیان؛ بزرگان- می‌ایستند تا رعایت کنند ■ ۱۵- به ناچار- بازار فروش اجناس کشورهای مختلف- دربند

از بالا به پایین

■ ۱- نوردهنده- ترازوی بزرگ- همراه سلامان جامی ■ ۲- مدافع پرسپولیس- علامت مفعول ■ ۳- آشکار- چهارچوب عکس- موشک ایرانی ■ ۴- نوبت بازی شطرنج- راه عبور- سارق چیزهای کم‌ارزش ■ ۵- سرباز نیروی دریایی- پایتخت استرالیا ■ ۶- رفت و آمد- از حروف یونانی- اسب چاپار ■ ۷- زوج- نخستین مهره گردن- از تنقلات ■ ۸- تپه و پشته- سرهنگ خارجی- مدافع چپ بارسا- راه نافرجام ■ ۹- دهکده- کلمه تأیید خارجی- به هم ریخته سابر ■ ۱۰- پدر بزرگ- یار طلحه- قهوه فوری ■ ۱۱- خواهان و راغب- پدر عمار ■ ۱۲- گذرگاه آب- ماده بیهوشی- نیستی ■ ۱۳- واحد طول فرنگی- یک میلیاردم یک متر- عامل بیماری ■ ۱۴- تکرار حرفی- میزبان جام جهانی ۲۰۱۰ ■ ۱۵- شک و تردید- متعهد- پلک شکافته

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۱	۲						
				۷	۹	۸		
		۴	۶			۷	۲	
۶					۱			
	۷	۱				۲		
	۹				۶		۵	
۳								۹
			۵	۴	۸			۱
								۲

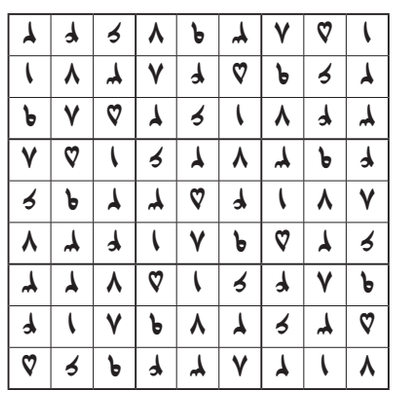

جدول کلمات متقاطع
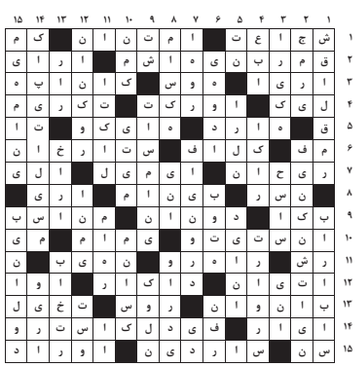
پاسخ جدول شماره ۵۸۹۹